

تفاوت معنایی حال و مفعول مطلق در آیات قرآن کریم

سید محمد صادق موسوی*
الله اعلم
بعلمکم

چکیده

هر نقش و ترکیب نحوی، دارای برخی ویژگی‌های لفظی است که به واسطه آن، از سایر نقش‌ها متمایز می‌شود. حال و مفعول مطلق، از جمله نقش‌هایی هستند که در برخی موارد، از جهت لفظی مشابه یکدیگر شده و تمایز آن‌ها به واسطه لفظ امکان‌پذیر نمی‌باشد. این شباهت لفظی، در زمانی است که مصدر در جایگاه حال واقع شود. چنین مواردی در قرآن کریم بسیار وجود دارد. از آن‌جا که هر کدام از این دو نقش، بار معنایی متفاوتی دارند، ترکیب آیات به واسطه هر کدام، معنای آیه را متفاوت می‌کند. برخی از نحات، مصدر در این اسلوب را مفعول مطلق می‌دانند و برخی دیگر، میان آن و حال عادی تفاوتی نمی‌گذارند. در حالی که هر تغییری در شیوه تعبیر، غرضی را به دنبال دارد. برخی برای این استعمال، دو غرض مبالغه و توسع در معنا را ذکر کرده‌اند. با توجه محتوای هر کدام از آیات، برخی ترکیب‌های ذکر شده با آن‌ها سازگاری دارد. پژوهش حاضر، پس از بررسی لفظی و معنایی هر کدام از حال و مفعول مطلق، به تطبیق آن‌ها در برخی آیات پرداخته و با توجه به محتوای آیات و تفاسیر، ترکیب مناسب را انتخاب کرده است.

واژگان کلیدی:

مصدر، جایگاه حال، مفعول مطلق، ترکیب، غرض، بار معنایی، آیات قرآن

* طلبة پایه دوم مدرسه شهیدین (ره)، تاریخ نگارش مقاله: بهار ۱۳۹۷



۱. مقدمه

زبان عربی، قابلیت‌های زیبا و دلنشینی را در خود جای داده است. قرآن کریم، تجلی‌گاه این زیبایی‌های موجود در زبان عربی است و با استفاده از این قابلیت‌ها، معانی ظریفی را رسانده است. اشتیاق برای فهم این معانی، انسان را وادار به یادگیری این نکات زبانی می‌کند.

در بسیاری از موارد، هنگام مواجهه با یک آیه، معنای اجمالی آن آیه فهمیده شده و به همان اکتفا می‌شود. درحالی که ممکن است آیه، معنای زیباتر و ظریف‌تری دربرداشته باشد که مورد غفلت است.

حال و مفعول مطلق، از میان نقش‌هایی هستند که در برخی موارد، در لفظ مانند یکدیگر شده و نمی‌توان آن‌ها از یکدیگر تشخیص داد.

مثلاً در آیه شریفه «الَّذِينَ يَنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً»، نقش دو کلمه «سراً و علانیه» به طور دقیق مشخص نیست. در نتیجه معنای آیه چند صورت پیدا می‌کند. آیا منظور از آیه این است که انفاق کنندگان پنهان و آشکار هستند؟ یا این که انفاق‌شان پنهان و آشکار است؟ یا این که هر دو مقصود است؟ این قابلیت زبان عربی است که با یک عبارت، ما را با احتمالات مختلفی روبرو کرده است. این موارد در قرآن بسیار است.

بنابراین، باید به سراغ معنا رفت و هر کدام از آن‌ها که با معنای آیه متناسب باشد، آیه را با آن ترکیب کرد. لازمه درست ترکیب کردن، شناخت کامل ویژگی‌های لفظی و معنوی هر نقشی است.

در پاره‌ای از موارد، با شناخت ویژگی‌های ظاهری و لفظی یک مفرد و یا جمله، نقش و ترکیب متناسب با آن را می‌یابیم. مثلاً کلمه «رجل» در عبارت «جاء رجل» را می‌بینیم که مرفوع بوده و فعل ماقبل آن معلوم است، در نتیجه پی‌می‌بریم که نقش آن فاعل می‌باشد. از طرفی دیگر، معنایی که این نقش به آن دلالت دارد، یعنی اسناد و



تعلق فعل به آن را در می‌یابیم. اما در برخی موارد، لفظ صلاحیت چند ترکیب متفاوت را دارد. در این صورت باید سراغ معنایی که هر نقش به آن دلالت دارد برویم و معنای مناسب با جایگاه را انتخاب کنیم و به این واسطه، نقش و ترکیب مناسب را بیابیم. در این موارد، در واقع از معنا به ترکیب لفظی رهنمون می‌شویم. فایده چنین ترکیبی بیشتر برای دیگران است تا خود ترکیب کننده و در واقع پلی است بین ذهن دیگران و آنچه که ترکیب کننده از عبارت فهمیده است.

این مقاله نیز چنین رویکردی دارد. چون در زمانی که حال و مفعول مطلق با یکدیگر از نظر لفظی مشابه شوند، باید از طریق معنا ترکیب مناسب را پیدا کرد. از این رو، ابتدا باید هر کدام از حال و مفعول مطلق، از جهت ویژگی‌های لفظی و نحوی تا میزانی که برای هدف مقاله لازم است، مورد بررسی قرار گیرد، تا هنگام تطبیق آیات، احتمال نقش‌های دیگری برای موارد مورد بررسی وجود نداشته باشد. سپس، پس از آن که محل تلاقی لفظی این دو نقش بیان شد، ویژگی معنایی این نقش‌ها مورد تحلیل و بررسی قرار می‌گیرد. سپس به تطبیق آیات خواهیم پرداخت.

۲. بحث ادبی

۲-۱. بررسی مفعول مطلق

۲-۱-۱. اصطلاح شناسی

ابن هشام در تعریف مفعول مطلق می‌گوید:

«اسمی است که عاملش را یا تاکید می‌کند، یا نوعش را بیان می‌کند، یا

عددهش را بیان می‌کند، در حالی که نه خبر است و نه حال»^۲

البته واضح است که این تعریف، بیانگر اغراض مفعول مطلق است و نه بیانگر

۲. محمد بن محی الدین ابن هشام، *أوضح المسالك إلى ألفية ابن مالك*، ج ۲، ص ۱۸۱



ماهیت آن. پس نمی‌تواند تعریف باشد.

سیوطی در *همع الهوامع* آورده است:

«مفعول مطلق هو المصدر»^۳

و در توضیح تعریف خود می‌گوید:

«[مصدر] نامیده شده است مفعول مطلق، چون مانند سایر مفاعیل مقید به حرف

جرّی نیست و همین مصدر است که مفعول حقیقی است. چراکه همان امری

است که فاعل آن را ایجاد می‌کند، اما سایر مفاعیل یعنی:

مفعول به، محل فعل است (یعنی امری است که فعل روی آن ایجاد شده است).

مفعول فیه، زمان وقوع فعل یا مکان فاعل و مفعول و فعل است.

مفعول له، علت وجود فعل است.

مفعول معه، صاحب فاعل و مفعول است»^۴

به این واسطه، سایر مفاعیل را از تعریف خارج می‌کند.

ابن مالک در کتاب *التسهیل*^۵ خود نیز چنین تعریفی ارائه کرده است، ولی ناظر

الجیش^۶ به این تعریف اشکال می‌کند که کلیت آن از این قرار است:

«ابن مالک، در واقع، تعریف مفعول مطلق را ارائه نکرده است... بلکه تعریف

مصدر منصوب را ارائه کرده است در زمانی که در جایگاه مفعول مطلق واقع

می‌شود. در حالی که مفعول مطلق، از حیث مفهوم اخص از مصدر است (چراکه

مصدر منصوب نقش‌های دیگری نیز می‌گیرد) و با تعریف یک مفهوم اعم،

۳. عبد الرحمن بن ابی بکر سیوطی، *همع الهوامع شرح جمع الجوامع فی النحو*، ج ۲، ص ۵۶

۴. همان

۵. محمد بن یوسف ناظر الجیش، *شرح التسهیل المسمی تمهید القواعد بشرح تسهیل الفوائد*، ج ۴،

ص ۱۸۱۱

۶. همان



تعریف مفهوم اخص حاصل نمی‌شود. بهترین تعریف برای مفعول مطلق، تعریفی است که ابن حاجب ارائه می‌کند: هو اسم ما فعله فاعل الفعل بمعناه (معنا: اسمی که فاعل فعل آن را انجام می‌دهد و هم معنای با فعل است)^۷

به نظر می‌رسد سخن جناب ناظر الجیش صحیح باشد. زیرا هرچند این تعاریف در واقع مصداق واحدی داشته باشند، ولی ما به دنبال تعریفی هستیم که از نظر مفهوم، مفعول مطلق را به نحو احسن ارائه دهد و به نظر می‌رسد تعریف جناب ابن حاجب از چنین ویژگی‌ای برخوردار است.

۲-۱-۲. اقسام

می‌توان اقسام مفعول مطلق را از حیث فائده معنوی به نحو ذیل دسته بندی کرد:^۸

۱. تاکید معنای عامل مذکور که احتمال شک و مجاز را از آن زائل می‌کند. این تاکید به واسطه مصدر مبهم (مصدر نکره محضه) انجام می‌شود که «مفعول مطلق تاکیدی» نام دارد.

۲. تاکید معنای عامل مذکور به همراه بیان نوع آن؛ البته بیان نوع فعل، غرض مهم‌تر است. این قسم از مفعول مطلق، «مفعول مطلق نوعی» نام دارد. مفعول مطلق نوعی، خود دارای سه قسم است:

أ) خود مصدر بر نوع فعل دلالت دارد (مصدر دال بر هیئت بر وزن «فعللة»):
جلست جلست.

ب) مصدر مضاف است و مضاف‌الیه آن دلالت بر نوع فعل دارد: جلست جلوس الامیر.

ج) مصدر منوع است و نعت آن دلالت بر نوع فعل دارد: جلست جلوسا

۷. محمد بن حسن رضی الدین استرآبادی، شرح الرضی علی الکافیة، ج ۱، ص ۲۹۵

۸. ر.ک: عباس حسن، النحو الوافی مع ربطه بالأسالیب الرفیعة و الحیاة اللغویة المتجددة، ج ۲، ص ۱۹۶

عجیبا.

۳. تاکید معنای عامل مذکور همراه بیان عدد آن؛ که بیان عدد فعل، غرض مهم‌تر است. این قسم، «مفعول مطلق عددی» نام دارد. مصدر مرّة (بر وزن فعلة) نیز داخل در این قسم می‌شود. چرا که بر عدد فعل دلالت دارد. مثل: جلست جَلَسَة أو جلستین أو جلسات. بنابر این در تمامی اقسام، تاکید وجود دارد.

۳-۱-۲. حذف عامل:

لازم است موضوع حذف عامل مفعول مطلق نیز مورد بررسی قرار گیرد. در مواردی مانند: «زیدُ جاء اخوه إكراماً له»، چنانچه عقیده به حذف عامل مفعول مطلق داشته باشیم، احتمال مفعول مطلق بودن «إكراماً» نیز وجود دارد که در این صورت معنای عبارت چنین می‌شود: «برادر زید آمد، او را اكرام كن». در غیر این صورت، ترکیب «إكراماً» فقط حال می‌باشد. با این ترکیب، معنای آن چنین است: «برادر زید آمد درحالی که زید را اكرام می‌کرد»^۹

۳-۱-۲-۱. حذف عامل مفعول مطلق تاکیدی:

در مفعول مطلق تاکیدی، اصل بر این است که عامل آن حذف نشود، چراکه این مفعول مطلق برای تاکید معنا و تقویت عامل می‌آید. به همین خاطر، تشبیه و جمع و ذکر فاعل و مفعول و تقدیم آن بر عامل خود و همچنین حذف عامل آن، جایز نیست. چرا که حذف عامل، با هدف و غرض آمدن آن منافات دارد.^{۱۰} زیرا حذف نشان عدم

۹. به بحث قرار گرفتن مصدر در موضع حال در بخش «بررسی حال» خواهیم پرداخت.

۱۰. همان، ج ۲، ص ۲۰۷، همچنین ر.ک: علیخان بن احمد مدنی، الحقائق الندیة فی شرح الفوائد



اهمیت است و تاکید شدن نشان اهمیت داشتن است و جمع این دو تناقض است. نمی‌توان چیزی را که حذف شده است، تاکید کرد.

۲-۳-۱-۲. حذف عامل مفعول مطلق نوعی و عددی

در مفعول مطلق نوعی و عددی دیگر اصل بر عدم حذف عامل نیست، چرا که این دو علاوه بر معنای عامل، بر معنای دیگری نیز دلالت می‌کنند.^{۱۱}

۴-۱-۲. نیابت مصدر از عامل

عرب در برخی مواضع معین، عامل مفعول مطلق را حذف کرده است و مصدر مؤکد را نائب از آن آورده است. از این جهت، عمل عامل خود (یعنی رفع فاعل و نصب مفعول به) را گرفته است. در این صورت، ذکر عامل مفعول مطلق همراه آن ممنوع می‌شود، چراکه عوض لفظی و معنوی از عامل شده و عوض و معوض عنه جمعشان جایز نیست.^{۱۲}

در جایی که مصدر نایب عامل خود شود، در واقع عامل حذف نشده است، بلکه وجود دارد و تنها عمل خود را به مفعول مطلق داده است (برخلاف حذف عامل که مفعول مطلق عمل عامل خود را نمی‌گیرد). به همین سبب، نیابت مصدر از عاملش در هر سه قسم (یعنی مفعول مطلق تاکیدی و نوعی و عددی) صورت می‌گیرد و این دیگر با حکمت و غرض آمدن مفعول مطلق تاکیدی منافاتی ندارد، چراکه در حقیقت عامل حذف نشده است.

پس از نیابت، مفعول مطلق عوض از عامل خود شده و اجتماعش با عامل جایز

۱۱. محمد بن عبد الله ابن مالک، شرح الکافیة الشافیة، ج ۱، ص ۲۹۵؛ صبان، محمد بن علی، حاشیة

الصبان علی شرح الأشمونی علی ألفیة ابن مالک و معه شرح الشواهد للعینی، ج ۲، ص ۱۷۹

۱۲. همان، ص ۲۰۸

نیست. بنابراین، عدم ذکر عامل دو علت دارد:

- عامل حذف شود: در نوعی و عددی وجود دارد.
 - مصدر نائب از عامل شود: در هر سه قسم وجود دارد.
- لازم به یادآوری است در جایی که عامل حذف شود، مصدر عمل عامل را ندارد و در جایی که عامل حذف نشود، بلکه مصدر نائب آن شود، مصدر، عمل عامل خود را داراست.^{۱۳}

۱-۴-۲. دسته بندی

به سبب آن چه که گفته شد، دسته بندی تحت عنوان «عدم ذکر عامل» ارائه خواهد شد. به خلاف کتب نحوی که دسته بندی آنها تحت عنوان «حذف عامل» است. به همین سبب، شاید ظاهر دسته بندی با کتب نحوی متفاوت باشد.

عدم ذکر عامل:^{۱۴}

• به سبب حذف:

- در تاکید: نمی شود
- در عددی و نوعی: با وجود قرینه جوازی است
- قرینه مقالیه:

• نوعی: هل جلس الزائر عندک؟ جلوسا طویلا ای

۱۳. عباس حسن، النحو الوافی مع ربطه بالأسالیب الرفیعة و الحیاة اللغویة المتجددة، ج ۲، ص ۲۰۸

۱۴. رک: عباس حسن، النحو الوافی مع ربطه بالأسالیب الرفیعة و الحیاة اللغویة المتجددة، ج ۲، ص ۲۰۷؛ محمد بن علی الصبان، حاشیة الصبان علی شرح الأشمونی علی ألفیة ابن مالک و معه شرح الشواهد للعینی، ج ۲، ص ۱۷۹؛ علیخان بن احمد مدنی، الحدائق الندیة فی شرح الفوائد الصمدیة، ص ۲۸۱؛ محمد بن محی الدین ابن هشام، أوضح المسالک إلی ألفیة ابن مالک، ج ۲، ص ۱۹۰؛ صلاح بن علی المهدی، النجم الثاقب، ج ۱، ص ۲۹۰



جلس جلوسا طویلا.

- عددی: هل رجعت الی البیت الیوم؟ رجعتین ای رجعت رجعتین.

▪ قرینه حالیه:

- نوعی: خیر مقدم (به کسی که آمده است) ای قدمت خیر مقدم.

- عددی: دورتین (به گروه های مسابقه دهندگان) ای دارت دورتین.

• به سبب نیابت مصدر از عامل:

○ سماعی:

- «حمدا و شکرا، لا کفرا» یعنی: احمدالله و اشکره و لا اکفر به.

- «صبرا لا جزعا» یعنی: أصبر و لا أجزع.

- عجباً یعنی: أعجب

• ...

این موارد سماعی اند، چون مثال‌هایی هستند که از عرب شنیده شده‌اند و تغییر نمی‌کنند.

○ قیاسی:

- عامل انشائی طلبی باشد:

▪ دعاء: سقیا و رعیا و جدعا یعنی سقاک الله و ...

▪ امر: قیاما یعنی قم قیاما.

▪ نهی: لا تکلماً یعنی لا تتکلم تکلما.

▪ توبیخ (که غالباً مقرون استفهام است): أ بخلا و

انت واسع الغنى یعنی أ تبخل بخلا.

• عامل خبری باشد:

- تفصیل عاقبت ما قبل: «فشدوا الوثاق اما مناً و اما فداء» ای اما تمنون و اما تفادون.
- عامل، خبر از اسم عین (ذات) باشد، در حالی که:

- مصدر مکرر باشد: انت سیرا سیرا.
 - محصور باشد: ما انت الا سیرا.
 - مستفهم عنه باشد: أ أنت سیرا؟
 - مؤکد باشد؛
 - اما لنفسه: انت تعرف لوالدیک فضلهم، یقیناً.
 - اما لغيره: سرتنی رؤیتک حقا.
 - مصدری که دال بر تشبیه است، بعد از جمله‌ای واقع شود که حاوی آن و ذوالحالش است: لی بکا بکاء ذات عضلة.
- در نیابت مصدر از عامل، نظر اخفش و میرد این است که چنانچه مصدر، مفرد نکره باشد، به صورت قیاسی و دائم نائب از عامل می‌آید.^{۱۵}
- مرحوم رضی رحمته، قسم دیگری نیز به موارد قیاسی نیابت مصدر از عامل، اضافه می‌کند و آن در زمانی است که مفعول مطلق به «فاعل یا مفعول به» عامل اضافه شود؛ مانند: وعد الله (که بوده است: وعد الله وعداً) و نیز مانند: ضرب الرقاب (که بوده است: اضربوا الرقاب ضرباً)، یا این که بعد از مفعول مطلق، فاعل یا مفعول به، به صورت مجرور به حرف جر بیایند؛ مانند: سحقتاً لک (که بوده است: سحقت سحقتاً) و

۱۵. صلاح بن علی المهدی، النجم الثاقب، ج ۱، ص ۲۹۱



نیز مانند: شکرا لک (که بوده است: أَشْكُرَكَ شُكْرًا).^{۱۶}

۲-۴-۱-۲. غرض نیابت مصدر از عامل

در حقیقت، عرب در نیابت مصدر از عامل، به جای استفاده از مفعول مطلق به همراه عامل، از یک مصدر استفاده کرده است که مانند فعل عمل می‌کند. اما سؤال این است که غرض از این کار چیست؟ اغراضی برای این شیوه از استعمال عرب ذکر کرده‌اند، از جمله:

(۱) بیان قصد دوام و لزوم؛^{۱۷} چرا که فعل، حدث به همراه زمان است ولی مصدر، حدث محض و خالی از زمان است. بنابراین، با حذف فعل و بقاء مصدر، کلام شمولیت پیدا می‌کند و همهٔ زمان‌ها را در بر می‌گیرد.^{۱۸} مانند: حمدا لک، شکرا لک و...

(۲) به دلیل اختصار و سرعت در کلام؛ مانند: لیبیک، سعديک و...^{۱۹}

۲-۲. بررسی حال

۲-۲-۱. اصطلاح شناسی

ابن مالک در تعریف حال می‌گوید:

«الحال وصف فضلة منتصب مفهوم فی حال»

اشمونی، قیود تعریف ابن مالک را به نحو ذیل توضیح داده است:

«وصف: مراد از وصف هر چیزی است که از مصدر ساخته شود تا بر موصوف

۱۶. محمد بن حسن رضی الدین استرآبادی، شرح الرضی علی الکافیة، ج ۱، ص ۳۰۶

۱۷. همان

۱۸. فاضل صالح السامرائی، معانی النحو، ج ۲، ص ۱۶۶

۱۹. محمد بن حسن رضی الدین استرآبادی، شرح الرضی علی الکافیة، ج ۱، ص ۳۰۶

دلالت کند. پس داخل کننده مواردی چون: اسم فاعل و مفعول، صفت مشبیه،

افعل تفضیل، صیغه مبالغه می باشد.

فضله: ارکان را خارج می کند که عبارتند از «مبتدای وصفی»، مانند: أ قائمان

الزیدان؟ و «خبر»، مانند: زید قائم.

منتصب: خارج کننده نعت است. چون نعت به طور همیشگی منصوب نیست

(نعت از توابع است و در اعراب تابع متبوعش است).

مفهم فی حال [کذا]: خارج کننده تمییز است: لله درّه فارسا (چراکه بیان حالت

ذات نمی کند).^{۲۰}

لازم به ذکر است که مفعول مطلق و بلکه سایر مفاعیل نیز با همان قید اول خارج

می شوند. چراکه وصف نیستند.

تعریف ابن حاجب در الکافیة چنین است:

«الحال ما یبیین هیئة الفاعل او المفعول به لفظا او معنی»^{۲۱}

قید «لفظا»، مربوط به جایی است که ذوالحال در لفظ باشد، اما قید معنی مربوط به

جایی است که ذوالحال در لفظ نیست. مانند: «زید فی الدار قائما»؛ در این مثال

«استقر» در تقدیر است و فاعل مستتر آن ذوالحال بوده و «فی الدار» متعلق به آن

است.

همچنین مانند: «وَ هَذَا بَعْلَى شَيْخًا»^{۲۲} یعنی: أشیر الی بعلی شیخا»^{۲۳}

البته در این زمینه اختلاف است. از آن جا که نظر ابن حاجب این است که حال

۲۰. محمد بن علی الصبان، حاشیة الصبان علی شرح الأشمونی علی ألفیة ابن مالک و معه شرح

الشواهد للعینی، ج ۲، ص ۲۶۱

۲۱. رضی الدین استر آبادی، محمد بن حسن، شرح الرضی علی الکافیة، ج ۲، ص ۷

۲۲. هود: ۷۲

۲۳. رک: صلاح بن علی المهدي، النجم الثاقب، ج ۱، ص ۴۱۷



تنها از فاعل و مفعول می‌آید، در چنین مواردی که در ظاهر فاعل یا مفعول نداریم، یک فاعل یا مفعول را به عنوان ذوالحال در تقدیر می‌گیرد.

مرحوم رضی رحمته الله در شرح خود بر الکافیة، به این نکته اشاره می‌کند که چنین تعریفی موجب می‌شود که سامع توهم کند حال، مبین حالت ذوالحال است در همه زمان‌ها. بلکه سخن درست این است که بگوییم حال مبین حالت است عند الحدث. مثلاً در جاء زيد راکباً، راکب بیانگر هیئت زید است عند المجيء.^{۲۴}

ابن هشام در اوضح المسالک قید «مذکور» را برای حال، در تعریف خود اضافه کرده است و حال را همواره مذکور دانسته است.^{۲۵} بنابراین، حال حذف نمی‌شود ولی ذوالحال، به نظر کسانی که عقیده دارند حال تنها از فاعل و مفعول می‌آید، قابل حذف شدن است.

بنابراین، تعریف نهایی و مناسب برای حال عبارت است از:

«وصف فضلة مذکور منتصب مفهم فی حال کذا عند الحدث»

قید «عند الحدث» با قید «وقت وقوع الفعل» که نحو الوافی آن را ذکر کرده است،^{۲۶} متفاوت است. چراکه قید «عند الحدث»، از آن‌جا که حدث مجرد از زمان است و زمان حاضر و ماضی و مستقبل را شامل می‌شود، در برگیرنده حال در تمامی این زمان‌ها می‌باشد. ولی قید «وقت وقوع الفعل» تنها حال در زمان فعل را شامل می‌شود که تنها یکی از اقسام حال است.

۲-۲-۲. اقسام

حال به اعتبارات مختلف تقسیم می‌شود؛

۲۴. رک: صلاح بن علی المهدی، النجم الثاقب، ج ۱، ص ۴۱۷

۲۵. محمد بن محی الدین ابن هشام، اوضح المسالک إلى ألفیة ابن مالک، ج ۲، ص ۲۵۷

۲۶. عباس حسن، النحو الوافی مع ربطه بالأسالیب الرفیعة و الحیاة اللغویة المتجددة، ج ۲، ص ۳۳۹

- به حسب تبیین و توکید به: ۲۷
 - مبیّنه (غالبی است): معنای آن از ما قبل فهمیده نمی‌شود.
 - مؤکده: معنای آن از ما قبل فهمیده می‌شود.
- حال مؤکده خود نیز دارای اقسامی است:
- تاکید عامل:
 - لفظی: «و ارسلناک للناس رسولا».
 - معنوی: «وَلَمَّا مَدَّبْرًا» و «یوم ابعث حیّا».
 - تاکید ذوالحال: جاء القوم طرّا.
 - تاکید مضمون جمله: زید ابوک حنوناً.
- به حسب زمان به: ۲۸
- مقارنه (غالبی است): در زمان حاضر
 - مقدّرّه: در زمان آینده، مانند: «ادخلوها خالدین».
 - محکیّه: در زمان ماضی، مانند: جاء زید امس راکباً.
- به حسب ثابت بودن یا نبودن حال برای صاحب خود: ۲۹
- منتقله (غالبی است): برای ذوالحال غیر ثابت است، مانند: جاء زید ضاحکاً.
 - ثابته: برای ذوالحال ثابت است، مانند: «وَلَمَّا مَدَّبْرًا»
- به حسب اشتقاق و جمود: ۳۰

۲۷. عباس حسن، النحو الوافی مع ربطه بالأسالیب الرفیعة و الحیاة اللغویة المتجددة، ج ۲، ص ۳۴۰

۲۸. عبد الرحمن بن ابی بکر سیوطی، الأشیاء و النظائر فی النحو، ج ۲، ص ۸۳

۲۹. همان

۳۰. همو، البهجة المرضیة علی ألفیة ابن مالک، ص ۱۹۸

- مشتق (غالبی است).
- جامد: نسبت به حال مشتق کم است ولی به خودی خود از عرب زیاد شنیده شده است.
- به حسب جاری شدن بر صاحبش یا عدم آن:^{۳۱}
- حقیقی: بیانگر هیئت صاحبش است بدون واسطه (غالبی است): مطابق با ذوالحال از حیث تذکیر و تانیث و افراد و

تثنیه و جمع.

- سببی: بیانگر هیئت چیزی که با صاحب حقیقی اش اتصال و علاقه‌ای دارد: وقف المصلی خاشعا قلبه.
- به حسب تعریف و تنکیر:
- نکره: شرط است و بر آن قیاس می‌شود.
- معرفه: سماعی است و بر آن قیاس نمی‌شود، مانند «وحده» در آیه: «قالوا آمنا بالله وحده».

۳-۲-۲. انواع ذوالحال:

همانطور که در تعریف حال گذشت، نظر ابن حاجب این است که حال تنها از فاعل (که نائب فاعل را نیز شامل می‌شود) یا مفعول و یا هر دو می‌آید. به علاوه، هر زمان که در ظاهر فاعل یا مفعول وجود نداشت، یکی از آن دو در تقدیر هستند. ولی برخی از نحوین معتقدند که حال از غیر فاعل و مفعول نیز می‌آید و بیانگر هیئت آن‌ها است. این موارد عبارتند از: مبتدا، خبر، اسم نواسخ، مضاف الیه.^{۳۲}

۳۱. عباس حسن، النحو الوافی مع ربطه بالأسالیب الرفیعة و الحیة اللغویة المتجددة، ج ۲، ص ۳۷۳

۳۲. همان، ص ۳۳۹؛ امیل یعقوب، موسوعة النحو و الصرف و الإعراب، ص ۳۳۷



۴-۲-۲. وقوع مصدر در جایگاه حال:

منظور از مصدر در جایگاه حال، این است که مصدر در موقعیتی قرار بگیرد که بیانگر هیئت و حالت ذات باشد (که همان معنای حال است). مثلاً در مثال: «أتیته رکضاً»، مصدر «رکضاً» بیانگر «حالت دویدن» می‌باشد.

غالب نحویون، واقع شدن مصدر در جایگاه حال را پذیرفته‌اند^{۳۳} و معتقدند مواردی مانند «رکضاً» در مثال فوق، مفید معنای حال است. چرا که وقتی به این مبحث می‌رسند، از قیاسی یا سماعی بودن و یا کیفیت ترکیب آن سخن می‌گویند.^{۳۴} بنابراین، اساس آن را قبول دارند.

اما عده‌ای از نحویون مانند کوفیون، از اساس منکر آن شده‌اند و معتقدند مواردی همچون «رکضاً» در مثال فوق، مفید معنای مفعول مطلق است. حال، یا فعل مذکور را تاکید می‌کند و یا نوع آن را بیان می‌کند.^{۳۵}

۱-۴-۲-۲. ترکیب نحوی مصدر در جایگاه حال

همانطور که بیان شد، نظر غالب نحویون بر این است که مصدر می‌تواند در جایگاه حال واقع شود.

اما در این که معنای حال دقیقاً به چه واسطه‌ای رسانده می‌شود، آیا خود مصدر چنین معنایی را می‌رساند و یا این که شیء محذوفی در تقدیر است و آن مفید معنای حال است؟ بین نحویون اختلاف است.

۳۳. اقوال نحویون در این زمینه خواهد آمد.

۳۴. این نظرات در بحث بعدی خواهد آمد.

۳۵. در بحث بعدی خواهد آمد.



اقوالی که در این زمینه وجود دارد، بدین شرح است:^{۳۶}

«رکضا» در مثال: «أیتیه رکضا»؛

(۱) سیبویه و مشهور بصریون معتقدند که خود مصدر مفید معنای حال است و تأویل به مشتق می‌رود (یعنی راکضا).

(۲) برخی نحوین می‌گویند که مصدر، مضاف الیه بوده و مضاف آن محذوف است و این مضاف است که معنای حال را می‌رساند. یعنی: «أیتیه ذا رکض»

(۳) اخفش و مبرد: مصدر، مفعول مطلق است برای فعل محذوفی از ماده خود و آن فعل، حال است. یعنی: «أیتیه أركضُ ركضاً»

گفته شد که برخی از نحوین، مصدر را در چنین جایگاهی، مفعول مطلق می‌دانند و نه حال. همین نحوین، در کیفیت ترکیب مصدر دو دسته می‌شوند:

(۱) برخی عقیده دارند که مصدر مورد بحث، یک مضاف الیه برای مصدر فعل مذکور است. آن مصدر محذوف، مفعول مطلق نوعی است، یعنی: «أیتیه إتیان رکض».

(۲) کوفیون عقیده دارند که مصدر مورد بحث، مفعول مطلق نوعی است برای فعل مذکور سابق که تأویل به فعل هم لفظ مصدر می‌رود: یعنی: «رکضته رکضا»، «طلع زید بعتة، یعنی: بعت زید بعتة»، «قتلته صبرا، یعنی: صبرته صبرا»

در قالب نمودار، این اقوال را می‌توان اینگونه دسته بندی کرد:

«رکضا» در مثال: «أیتیه رکضا»؛

• مفید معنای حال است:

۳۶. رک: عبد الرحمن بن ابی بکر سیوطی، همع الهوامع شرح جمع الجوامع فی النحو، ج ۲، ص ۱۸۱؛

محمد بن علی الصبان، حاشیة الصبان علی شرح الأشمونی علی ألفیة ابن مالک و معه شرح

الشواهد للعینی، ج ۲، ص ۲۶۷

- خود مصدر، حال است و تأویل به مشتق می‌رود ← سیبویه و مشهور بصریون.
- مصدر، یک مضاف‌الیه برای یک مضاف محذوف است و آن مضاف، حال است ← برخی از نحوات.
- مصدر، مفعول مطلق است برای فعلی محذوف و آن فعل (کل جمله) حال است ← اخفش و مبرد.

• مفید معنای مفعول مطلق است:

- مصدر، مفعول مطلق تأکیدی است برای عامل مذکور ← کوفیون.
- مصادر (مفعول مطلق) بنا بر حذف مضاف هستند.

۲-۴-۲-۲. نکره یا معرفه

برای روشن‌تر شدن ماهیت مصدر در جایگاه حال، مناسب است آن را از حیث تعریف و تنکیر نیز مورد بررسی قرار دهیم.

اساس وجود حال معرفه، مورد انکار نیست و در استعمالات عرب وجود دارد.^{۳۷} ولی غالباً حال، نکره است و اصل بر تنکیر حال است. به همین سبب، حال معرفه، تاویل به نکره می‌رود.^{۳۸} مصدری که حال واقع شود نیز چنین حکمی دارد.

ابن مالک می‌گوید:

«مصدر معرفه حال واقع می‌شود ولی قلیل است و (مانند حال معرفه) تاویل به

نکره می‌رود. مثل: أرسلها العراق.»^{۳۹}

۳۷. ابراهیم ابراهیم برکات، النحو العربی، ج ۳، ص ۱۴۰

۳۸. همان

۳۹. محمد بن عبد الله ابن مالک، شرح الکافیة الشافیة، ج ۱، ص ۳۳۰

۳-۴-۲-۲. قیاسی بودن یا نبودن مصدر در جایگاه حال

در این مبحث، به دنبال جوازی یا غیر جوازی بودن مصدر در جایگاه حال هستیم. چنانچه این استعمال جوازی باشد، می‌توان موارد مشابه وارد شده در قرآن (که بسیار زیاد هست، مانند: «ثم ادعهنَّ یأتینک سعياً») را نیز به مصدر در موضع حال حمل کرد. ولی چنانچه این استعمال غیرجوازی باشد و تنها به موارد شنیده شده از عرب محدود شود، نمی‌توان قرآن را بر آن حمل کرد. چراکه تمام استعمالات وارد شده در قرآن جوازی است.^{۴۰} در این صورت، تنها می‌توان مصدر در این آیات را مفعول مطلق ترکیب کرد.

در این مبحث، بین نحوین اختلاف است، برخی از این اختلافات را سیوطی نقل کرده است:^{۴۱}

- سیوییه [و مرحوم رضی رحمته الله^{۴۲}] عقیده دارند که این استعمال، به صورت همیشگی، سماعی است.
- مبرد معتقد است در جایی که مصدر بیانگر نوعی از فعل باشد، این استعمال قیاسی است.
- کوفیون^{۴۳} معتقدند که در سه موضع قیاسی است:^{۴۴}
 ۱. در جایی که مصدر بعد از **أما** آید، مانند: «**أما** علما فعالم، **أما** بلاغۃ فبلیغ»

۴۰. محمد علی مدرس افغانی، *المدرس الأفضل فیما یرمز و یشار إليه فی المطول*، ج ۱، ص ۴۶۱

۴۱. عبد الرحمن بن ابی بکر السیوطی، *البهجة المرضیة علی أئمة ابن مالک*، ص ۲۰۰

۴۲. رضی الدین استرآبادی، محمد بن حسن، *شرح الرضی علی الکافیة*، ج ۲، ص ۳۸

۴۳. سیرافی و ابن مالک نیز این نظر را پذیرفته‌اند؛ ر.ک: عبد الرحمن بن ابی بکر السیوطی، *همع*

الهوامع شرح جمع الجوامع فی النحو، ج ۲، ص ۱۸۲

۴۴. عبد الرحمن بن ابی بکر السیوطی، *همع الهوامع شرح جمع الجوامع فی النحو*، ج ۲، ص ۱۸۱

این استعمال در مقام رد کردن شخصی است که کسی را به مجموعه اوصافی متصف کرده است ولی ما فرد وصف شده را تنها به یکی از این اوصاف متصف می‌دانیم و منکر بقیه هستیم. مثلاً در جواب کسی که فردی را به علم و غیر آن وصف کرده است، می‌گوییم: «أما علما فعالم؛ در اینجا تقدیر اینگونه است:

• ناصب، حال قبل از فاء باشد: «مهما یذکر انسان فی

حال علم فالذی وصفته عالم»

• ناصب، حال بعد از فاء باشد: «مهما یکن من شیء

فالمذکور عالم فی حال علم»^{۴۵}

۲. مصدر بعد از خبری آید که مبتدایش به آن تشبیه شده

باشد؛ مانند: «زید زهیر شعرا»

۳. مصدر بعد از خبری آید که مدخول «أل» کمالیه باشد؛

مانند: «أنت الرجل علما»، یعنی: «أنت الکامل فی الرجولیه

عالما»

امثال این موارد که مصدر در آن‌ها، بعد از خبر مقرون به «أل» کمالیه می‌باشد،

دلالیت بر رسیدن امر به نهایت خود می‌کند، چه از جهت حُسن و چه از جهت قُبُح.^{۴۶}

۱-۳-۴-۲. تحلیل نظر سیبویه

همانطور که گذشت، سیبویه از جمله کسانی است که قائل‌اند مصدر می‌تواند در موضع حال واقع شود. همچنین معتقد است معنای حال، توسط خود مصدر رسانده می‌شود. ولی این اسلوب را سماعی و مخالف با قیاس و قاعده دانسته است. طبق

۴۵. عبدالرحمن بن ابی بکر السیوطی، همع الهوامع شرح جمع الجوامع فی النحو، ج ۲، ص ۱۸۲؛ محمد

بن یوسف ناظر الجیش، شرح التسهیل المسمی تمهید القواعد بشرح تسهیل الفوائد، ج ۵، ص ۲۲۷۱

۴۶. عباس حسن، النحو الوافی، ج ۲، ص ۳۴۷

نظری که خود او دارد، مبنی بر این که خود مصدر حال است، این اسلوب خلاف قیاس است. چراکه طبق قیاس، مشتق بر ذات حمل می‌شود و نه جامد.^{۴۷} بر این اساس، حال باید مشتق باشد ولی مصدر جامد است و نمی‌تواند حال واقع شود. بنابراین، وقوع مصدر در جایگاه حال (طبق نظر سیبویه) غیرقیاسی است. ولی مخالفت یک استعمال با قیاس، منافاتی با جوازی بودن آن ندارد. جواز استعمال، به دو سبب می‌تواند حاصل شود. یکی به سبب موافقت با قیاس و قاعده، دیگر به سبب شایع بودن در استعمال.^{۴۸} مرحوم مدرس افغانی در کتاب *المدرس الافضل*، شرح خود بر کتاب مطول، چنین آورده است:

«کونه شاذاً، لا ینافی وقوعه فی الکلام الفصیح، فانهم قالوا الشاذ علی ثلاثة اقسام: قسم مخالف للقیاس دون الاستعمال (شاذ در قیاس و شائع در استعمال)، و قسم مخالف للاستعمال دون القیاس (شاذ در استعمال و موافق قیاس)، و کلاهما مقبولان، و قسم مخالف للقیاس و الاستعمال، و هو: مردود.»^{۴۹}

بنابراین، ممکن است یک استعمال مخالف قاعده عمومی زبانی - که به واسطه سایر استعمالات به دست آمده است - باشد، ولی با این حال، به سبب شیوع آن، جوازی باشد. مانند اسلوب: «عسی زید أن یقوم» که تأویل آن: «عسی زید قیاما» است. در این استعمال، مصدر حمل به ذات شده (مانند وقوع مصدر در موضع حال) و این،

۴۷. محمد بن یوسف ناظر الجیش، شرح التسهیل المسمی تمهید القواعد بشرح تسهیل الفوائد، ج ۵، ص ۲۲۶۶

۴۸. منظور این است که استعمال یک امر شایع، جوازی است. مانند: «استحوذ» و اسلوب «عسی زید ان یقوم». نه این که به این استعمالات قیاس شود و سایر موارد مشابه آن‌ها مطابق کیفیت استعمال آن‌ها مورد استفاده قرار گیرند.

۴۹. محمد علی مدرس افغانی، *المدرس الافضل فیما یرمز و یشار الیه فی المطول*، ج ۱، ص ۴۶۱

مخالف با قاعده و قیاس است.^{۵۰} ولی به سبب شیوع و رواجی که بین عرب دارد، استعمال آن جوازی بوده و در قرآن نیز بسیار مورد استفاده قرار گرفته است.^{۵۱} بنابراین، اشکال برخی به سیبویه، مبنی بر این که چگونه او وقوع مصدر در جایگاه حال را شاذ و غیر قیاسی می‌داند، در حالی که در أفصح کلامها، قرآن، بسیار مورد استعمال واقع شده،^{۵۲} بی اساس است. زیرا همانطور که گذشت، استعمالات قرآن، لزوماً موافق با قیاس نیستند، بلکه جوازی‌اند و ممکن است از دسته مواردی باشند که شاذ در قیاس و رائج در استعمال‌اند.

عده‌ای از نحویون نیز که این استعمال را قیاسی دانسته‌اند، به سبب نظر خاص خود در کیفیت ترکیب این مصدر است. مثلاً اخفش (همان طور که گذشت) مصدر را در این اسلوب مفعول مطلق برای فعل محذوف می‌داند. در این صورت، هرگز منافاتی با قیاس و قواعد زبانی ندارد.

۲-۳-۴-۲. نتیجه

به سبب آن‌چه گذشت، می‌توان نتیجه گرفت که اغلب نحویون عقیده به وقوع مصدر در جایگاه حال داشته و بر جوازی بودن این استعمال اتفاق نظر دارند. بنابراین، می‌توان قرآن را بر این استعمال حمل کرد.

۲-۳-۴-۴. غرض استفاده از مصدر

می‌دانیم زمانی که مصدر، حال واقع شود، در حقیقت از قاعده پیروی نکرده و از اصل خارج شده است. از نگاه نحوی، این مصدر همان حال است و تفاوتی با حال

۵۰. عبد الرحمن بن ابی بکر السیوطی، الاقتراح فی علم اصول النحو، ص ۵۸

۵۱. مانند: بقره: آیه ۲۱۶؛ مائده: آیه ۵۲؛ نساء: آیه ۹۹ و...

۵۲. عباس حسن، النحو الوافی، ج ۲، ص ۳۴۷، ۱۵



مشتق ندارد. به همین دلیل، مصدر را تاویل به مشتق می‌برند تا آن را با قاعده نحوی مطابق کنند. بحث‌هایی که نحوین تا اینجا داشته‌اند، همه از دیدگاه نحوی بود و سعی داشتند با ترکیب مصدر، آن را به گونه‌ای به قاعده نحوی برگردانند. اما از دیدگاه بلاغی، این که بجای حال مشتق، از مصدر استفاده شده، حتما دارای غرضی بوده است. بنابراین، از این دیدگاه، هرگز حال مصدر با حال مشتق برابر نیست.

سامرائی در معانی النحو به این بحث پرداخته و می‌گوید:

«حقیقت این است که تغییر در تعبیر، تغییر معنا را نیز به دنبال دارد»^{۵۳}

در همین راستا، وی برای استفاده از مصدر به جای مشتق در جایگاه حال، دو غرض ذکر می‌کند:

ا. مبالغه: مصدر، مجرد حدث است و خالی از ذات و زمان است. ولی وصف، علاوه بر حدث، ذات را نیز در بر دارد. بنابر این، «ساعیا» در مثال: «أقبل أخوك ساعياً»، دلالت بر حدث و ذات فاعل دارد. ولی زمانی که گفته شود: «أقبل أخوك سعياً»، معنا این است که برادر تو، به سعی و تلاش متحول شده است و هیچ چیز از عنصر ذات که در آن سنگینی کند و مانع حرکت سریع او بشود، در آن وجود ندارد.^{۵۴}

ب. توسع در معنا: زمانی که از وصف استفاده شود، تنها می‌توان یک

چیز را قصد نمود، که در این جا حال می‌باشد. زمانی که گفته شود:

«جاء زيد ماشياً» تنها احتمال حال بودن برای «ماشياً» وجود دارد.

اما زمانی که از مصدر استفاده شود، معنا گسترده می‌شود و چند معنا را در بر

۵۳. فاضل صالح السامرائی، معانی النحو، ج ۲، ۲۸۸: «الحق أنه لا يعدل من تعبیر إلى تعبیر، إلاً یصحبه

عدول من معنی إلى معنی»

۵۴. همان

می‌گیرد. مثلاً «رکضا» در جمله: «أقبل ركضا»، می‌تواند مفعول مطلق بوده و تأویل جمله باشد: «أقبل یرکض ركضا» یا «أقبل إقبال ركض»، همچنین می‌تواند حال باشد و گوینده، هر دو را با هم قصد کرده باشد.^{۵۵}

در واقع، مصدر موجب ایجاز می‌شود و این امکان را می‌دهد که به واسطهٔ یک عبارت کوتاه، چند معنا را قصد کنیم. با این وجود، در چنین مواردی، دیگر مصدر تنها در جایگاه حال نیست. بلکه در جایگاه حال و مفعول مطلق و... می‌باشد. این دو مورد، اغراضی هستند که ایشان ذکر کرده است. در تطبیق آیات، این اغراض را به عنوان احتمال مورد بررسی قرار خواهیم داد.

۳. شباهت‌ها و تفاوت‌ها

۳-۱. تفاوت لفظی

همان‌طور که در مفعول مطلق بیان شد، مفعول مطلق، آن چیزی است که فاعل فعل، آن را انجام می‌دهد. در نتیجه، حدث و مصدر فعل ما قبل می‌باشد. از طرفی، مصدر همواره جامد است.^{۵۶} بنابراین مفعول مطلق، در لفظ، مصدر و جامد است. ولی اصل در حال، مشتق بودن است. همان‌طور که در تعریف حال آمد: «وصف فضلة».

۳-۲. شباهت لفظی، محل تلاقی

به تفصیل بیان شد که با وجود این که اصل در حال اشتقاق است، در بسیاری از موارد، مصدر حال واقع شده است. در چنین مواردی، حال و مفعول مطلق از نظر ظاهری و لفظی مطابق یکدیگر شده و دیگر قابل تمییز و تشخیص از یکدیگر نیستند. در چنین مواردی باید به بحث معنایی پرداخت و با بررسی معنا، حال یا مفعول مطلق

۵۵. فاضل صالح السامرائی، معانی النحو، ج ۲، ص ۲۸۹

۵۶. صلاح بن علی المهدی، النجم الثاقب، ج ۲، ص ۶۲۴



بودن مصدر را دریافت. بنابراین، لازم است شباهت و تفاوت معنوی این دو بررسی شود.

۳-۳. شباهت و تفاوت معنوی

مرحوم رضی رحمته الله چنین آورده است: ^{۵۷}

«فحدّ المنتقله: جزء کلام یتقیّد بوقت حصول مضمونه، تعلق الحدث الذی فی ذلك الکلام، بالفاعل أو المفعول، أو بما یجری مجراهما؛ بقولنا: جزء کلام، تخرج الجملة الثانية فی نحو: ركب زید و ركب مع ركوبه غلامه، إذا لم نجعلها حالا، أي إذا كان القصد جعل الجملة الثانية معطوفة على ما قبلها، و أما إذا قصدنا جعلها حالا فهي داخلة فی الحد، و یرجى بقولنا حصول مضمونه: المصدر فی نحو: رجع القهقري. لأن الرجوع یتقیّد بنفسه، لا بوقت حصول مضمونه.»

عبارت ایشان، نشان می‌دهد که مفعول مطلق و حال، هر دو قید حدث هستند. همین امر، موجب می‌شود تشخیص این دو از حیث معنوی نیز دشوار شود. ولی با دقت در عبارت، فهمیده می‌شود که حال، حدث را قید می‌زند ولی نه به صورت مستقیم، بلکه به واسطه مضمون خود (مضمون حال همان حدث حال است، مانند: ركب در جاء راکبا). در واقع، حال بیانگر این مطلب است که فعل مذکور، هم‌زمان است با زمان حصول مضمون حال. به این واسطه فعل را قید می‌زند.

مثال:

جاء زید راکبا ← جاء زید فی حال رکوبه ← مجيء زید هم زمان بود با زمان رکوب او.

رایت زیدا شاربا ← رایت زیدا فی حال شربه ← دیدن زید توسط من، مقترن بود

۵۷. محمد بن حسن رضی الدین استرآبادی، شرح الرضی علی الکافیة، ج ۲، ص ۱۰



با زمان شُرب او.

مفعول مطلق نیز قید حدث است. ولی حدث را به صورت مستقیم قید می‌زند، نه به وسیله شیء دیگری. چه این تقييد، تاکيد حدث باشد و چه نوع آن و چه عددش. از طرفی، همان طور که در تعريف حال گذشت، حال بيانگر هيئت ذات است. در نتیجه قیدی است برای ذات.

براین اساس، می‌توان این‌طور گفت که هر فعلی فاعلی دارد که ایجاد کننده فعل است. پس، هر وقت چیزی حدث را به واسطه بیان نوع آن، قید بزند، در واقع حالت فاعل را نیز بیان کرده است و آن را قید زده است. بنابراین، مفعول مطلق می‌تواند قیدی باشد برای حدث و پدیدآورنده آن (فاعل). از طرفی، هرچه که ذات را (چه فاعل و چه غیر فاعل) قید بزند، در واقع حدث را از شمولیت قبلی خارج کرده است. در نتیجه، قید حدث نیز می‌باشد.

مثال مفعول مطلق ← ضربته ضرب الامیر: من او را به نوع زدن امیر زدم؛

تقييد حدث: زدن من، از نوع زدن امیر بود.

تقييد ذات: من او را از نوع زدن امیر، زدم.

در این مثال، هم ضرب مقید شده است و هم فاعل آن.

مثال حال ← رأیته راکبا: من او را دیدم در حالی که او ایستاده بود؛

تقييد حدث: دیدن من، همزمان بود با حالت سواره بودن او.

تقييد ذات: در حالی که او سواره بود، من او را دیدم.

در این مثال نیز، هم رؤیت مقید شده است و هم ذات.

بنابراین، مفعول مطلق، هم قید حدث است و هم قید فاعل؛ حال نیز هم قید حدث است و هم قید ذات. ولی مطلب مهم این که باید دید تاکيد قید روی کدام است. مفعول مطلق، در مقام اول حدث را قید می‌زند و تأکید آن بر حدث است، در مقام ثانی و به صورت ضمنی ذات را قید می‌زند. حال، در مقام اول ذات را قید

می‌زند و تأکید آن بر ذات است، در مقام ثانی و به صورت ضمنی حدث را قید می‌زند.

در حقیقت، هدف مفعول مطلق این است که حدث را قید بزند و به فاعل توجهی ندارد. ولی به صورت ضمنی، حالت فاعل نیز رسانده می‌شود (در برخی موارد؛ که توضیح آن خواهد آمد). همچنین، هدف از حال، بیان حالت ذات است ولی نوع عامل به صورت ضمنی فهمیده می‌شود.

نمودار زیر،^{۵۸} برای توضیح بیشتر خواهد آمد:

مفعول مطلق:

○ تأکیدی: تنها قید حدث است. مثلاً قید «ضرباً» در مثال: «ضرب زید ضرباً»، نه به صورت مستقیم و نه به صورت ضمنی، اشاره‌ای به نوع حدث ندارد.

○ نوعی: به صورت مستقیم قید حدث و به صورت ضمنی قید فاعل است. برای مثال، قید «ضربَ الأمير» در مثال: «ضربَ زیدُ ضربَ الأمير»، هدف آن تنها رساندن نوع فعل است، ولی چون لازمهٔ زدن از نوع زدن امیر، این است که فاعل، حالت خاص امیر را در زدن داشته باشد، حالت فاعل نیز فهمانده می‌شود.

○ عددی: فقط قید حدث است. چون فقط به تعداد انجام حدث اشاره دارد.

حال:

• طبق نظر کسانی که عقیده دارند حال فقط از فاعل و مفعول می‌آید:

○ حال، اگر تأکیدکنندهٔ عامل باشد: تنها قید ذات است، زیرا در این

موارد، از آن‌جاکه مفعول مطلق مفهوم محدودتری نسبت به حدث

ندارد، قابلیت تقیید آن را نیز ندارد.

۵۸. این نمودار، در کتابی ذکر نشده و کاملاً تحلیلی است.

- حال، اگر غیر مؤکد باشد: در این موارد، حال حدث را نیز به صورت ضمنی قید می‌زند (به واسطه فهماندن نوعی از حدث).
- طبق نظر کسانی که عقیده دارند حال از غیر فاعل و مفعول نیز می‌آید:
 - عامل، فعل یا شبه فعل است:
 - حال، اگر تأکید کننده عامل باشد: تنها قید حدث است.
 - حال، اگر غیر مؤکد باشد: حدث را نیز قید می‌زند (همان‌گونه که توضیح آن گذشت).
 - عامل، غیر فعل یا شبه فعل است: قید حدث نیست، چراکه حدثی وجود ندارد.

بنابراین، در جایی که حال، تأکید کننده عامل نباشد و در عامل حدث وجود داشته باشد، حال به صورت ضمنی کار مفعول مطلق نوعی را انجام می‌دهد، ولی با توضیحی که گذشت، دیگر اشتباهی بین معنایی که حال آن را می‌رساند و آنچه مفعول مطلق می‌رساند، به وجود نمی‌آید. به عبارتی دیگر، هرچند این دو در مقام ثبوت و خارج یک مدلول داشته باشند، ولی در مقام اثبات و ذهن مدلول‌های متفاوتی را دارا هستند.

۴. تطبیق در آیات:

بعد از آن‌که محل التباس حال و مفعول مطلق بیان شد و ویژگی‌های معنایی هر کدام از آن‌ها شرح داده شد، وارد آیات قرآن شده و به تطبیق برخی از نظرات نحویون روی آیات قرآن خواهیم پرداخت. همچنین، خواهیم گفت که کدام یک از حال و یا مفعول مطلق با سیاق آیه تناسب بیشتری دارد.

آیاتی که در آن‌ها مصدر در موضع حال واقع شده است، در قرآن بسیار است. برخی از آن‌ها عبارتند از:



- ۱) «ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَا تَيْنِكَ سَعِيًّا»^{۵۹}
- ۲) «يَنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً»^{۶۰}
- ۳) «وَوَاتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا»^{۶۱}
- ۴) «ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهَارًا»^{۶۲}
- ۵) «حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا»^{۶۳}
- ۶) «وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا»^{۶۴}
- ۷) «يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا»^{۶۵}
- ۸) «وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا»^{۶۶}
- ۹) «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحَفًا فَلَا تُولُوهُمْ الْأَدْبَارَ»^{۶۷}

به دلیل اختصار، برخی از این آیات مورد تطبیق و بررسی قرار خواهد گرفت:

۱-۴. آیه اول

«وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ ارْنِي كَيْفَ تَحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوْ لِمَ تُؤْمِنُ قَالِ بَلَىٰ وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ

۵۹. بقره: ۲۶۰

۶۰. بقره: ۲۷۴

۶۱. انعام: ۱۱۵

۶۲. نوح: ۸

۶۳. احقاف: ۱۵

۶۴. لقمان: ۱۸

۶۵. سجده: ۱۶

۶۶. رعد: ۱۵

۶۷. انفال: ۱۵



مِنْهُمْ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِيَنَّكَ سَعِيًّا وَاعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»^{۶۸}

شرح:

خداوند، به حضرت ابراهیم علیه السلام امر کرد که چهار پرنده را ذبح کرده و قطعه قطعه کند و گوشت‌هایشان را درهم آمیزد. سپس هر قسمتی از آن را بر سر کوهی قرار دهد.

در منطق عقل، زمانی که حیوان را ذبح کنند، ادامه حیات برایش غیر ممکن است. چه رسد به آن که اجزایش قطعه قطعه شده باشند و درهم آمیخته شده باشند. در این حالت، تصور ادامه حیات برایش بسیار محال‌تر و سخت‌تر است. چنین حالتی، بالاترین حالات مردگی و سکون است و دورترین حالات نسبت به حیات و تحرک. سپس خداوند فرمود: «ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِيَنَّكَ سَعِيًّا» یعنی «آنگاه آن‌ها را بخوان؛ شتابان به سوی تو می‌آیند». از بالاترین حالات مردگی متحوّل می‌شوند به بالاترین حالات حیات و تحرک، (و با سرعت بسیار بالایی سرهم می‌شوند و به سوی تو می‌آیند). نفرمود: ساعیات، یعنی هیچ چیزی از عنصر ماده که بر آن‌ها سنگینی کند، در آن‌ها وجود نداشت.^{۶۹}

در استفاده از مصدر، مبالغه‌ای وصف نشدنی وجود دارد.

حال، اگر «سعیًّا» معنای مفعول مطلق را برساند، تاویل آیه چنین خواهد بود: «یأتینک اتیان سعی»، یعنی به صورت آمدنی که در آن تلاش و کوشش است، به سوی تو می‌آیند. در این معنا و تاویل، خود پرندگان و حالت آنان مورد توجه نیست، بلکه تنها نوع کار آن‌ها مورد توجه است. هرچند این دو تاویل در خارج به یک واقعیت مشترک دلالت کنند، ولی این که مطلب از چه زاویه‌ای بیان شود، بسیار اهمیت دارد. در این آیه، پیرامون خود پرندگان و حالت پرندگان بحث شده است،

۶۸. بقره: ۲۶۰

۶۹. فاضل صالح السامرائی، معانی النحو، ج ۲، ص ۲۸۸



آنجا که می‌گوید: «آن‌ها را قطعه قطعه کن»، در نتیجه به پایین‌ترین درجه حیات رسیده‌اند. در این‌جا نیز به احوال همین پرندگان توجه دارد، نه به فعل آن‌ها. این‌که همین پرندگان، با حالتی کوشش‌گرانه و درحالی که به بالاترین درجه حیات رسیده‌اند، به سوی تو می‌آیند.

۲-۴. آیه دوم

«الَّذِينَ يَنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»^{۷۰}

خداوند می‌فرماید کسانی که اموال خود را در شب و در روز درحالی که در پنهانی هستند و درحالی که در آشکارا هستند، در راه خدا انفاق می‌کنند، اجرشان با خداست.

در تفسیر المیزان آمده است:

«باللیل والنهار سرا و علانیه دال به تمام زمان‌ها و تمام احوال است.»^{۷۱}

یعنی در همه زمان‌ها و احوال، انفاق می‌کنند.

اگر فرض کنیم سرا و علانیه مفید معنای حالی و بیان‌گر هیئت انفاق‌کنندگان باشند. چنانچه بگوییم آیه قصد مبالغه دارد، معنا چنین می‌شود: «اموالشان را انفاق می‌کنند، درحالی که بسیار بسیار پنهان‌اند (پنهان پنهان) و یا بسیار بسیار آشکار (آشکار آشکار) هستند. یعنی از پایین‌ترین درجه تا بالاترین درجه از آشکار بودن، در شب و روز (یعنی همه زمان‌ها) انفاق می‌کنند. این معنا، برای این تفسیر که شامل تمام احوال و زمان‌ها باشد، مناسب‌تر است.

همانطور که گذشت، مشهور بصریون مصدر را تاویل به مشتق می‌برند. در این آیه

۷۰. بقره: ۲۷۴

۷۱. محمد حسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۴۰۰

نیز «سرا و علانیه» را به «مسرین و معلنین» تاویل برده‌اند^{۷۲} و علامه طباطبایی نیز در تفسیر المیزان چنین تاویلی انجام داده‌است.^{۷۳} در لغت، «إسرار» به معنای «پنهان کردن»^{۷۴} و «إعلان» به معنای «آشکار کردن»^{۷۵} است. بنابراین، مُسرّ به معنای مخفی کننده و معلن به معنای آشکار کننده است. در نتیجه، معنای آیه چنین می‌شود: «کسانی که انفاق می‌کنند در حالی که مخفی کننده انفاق و آشکار کننده انفاقشان هستند». شاید منظور آیه نیز همین باشد که آن‌ها انفاق می‌کنند درحالی که مخفی کننده و آشکار کننده عملشان یعنی انفاق و یا مال مورد انفاق هستند. نه این‌که خودشان پنهان یا آشکار باشند.

طبق این تاویلات، «سرا و علانیه»، هیئت انفاق کنندگان را می‌رساند، اما در صورتی که معنای مفعول مطلق را برسانند و نقش آن دو بنابر حذف مضاف، «مفعول مطلق» باشد، معنای آیه چنین می‌شود: «ینفقون اموالهم إنفاق سرّ و إنفاق علانیه». در این صورت، انفاق (حدث) را قید زده‌اند و معنایش چنین می‌شود: «اموالشان را انفاق پنهانی و انفاق آشکارا می‌کنند». در این‌جا دیگر انفاق کننده و حالت او اهمیتی ندارد، هرچند که حالت او بصورت ضمنی فهمیده می‌شود.

پس به طور کلی سه معنا به دست آمد:

- انفاق می‌کنند، درحالی که از بس پنهان و یا آشکارند، گویا خودشان پنهانی و آشکاری هستند.

۷۲. ابراهیم ابراهیم برکات، النحو العربی، ج ۳، ص ۱۲۴

۷۳. محمد حسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۴۰۰

۷۴. محمد بن مکرّم ابن منظور، لسان العرب، ذیل «سرر». فعل «أسرّ»، از کلمات اضداد است و معنای آشکار کردن نیز دارد. ولی در این‌جا، به قرینه این‌که در مقابل «علانیه» قرار گرفته است، معنای پنهان کردن دارد.

۷۵. همان، ذیل «علن»



- انفاق می‌کنند، درحالی که پنهان کننده و یا آشکار کننده عمل و انفاق خود هستند.
- انفاق پنهانی و انفاق آشکار انجام می‌دهند.

شاید برخی از این معانی در نگاه اول و در خارج یکی باشند، ولی باید دید آیه به چه جنبه‌ای توجه دارد و روی چه مطلبی تمرکز کرده است. آن‌طور که در تفاسیر از جمله المیزان آمده،^{۷۶} معنای دوم برداشت شده است. یعنی آیه به خود انفاق‌کنندگان و حالتی که نسبت به عمل انفاق دارند توجه دارد، یعنی منظور آیه این است که انفاق‌کنندگان، عمل خود را مخفی و آشکار می‌کنند.

۳-۴. آیه سوم

«وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»^{۷۷}

در این آیه، اختلافات زیادی وجود دارد. تا جایی که در چگونگی معنا کردن تک تک عبارات آن بین مفسرین اختلاف است. با نظر به هر یک از تفاسیری که صورت گرفته است، یک ترکیب مناسب است. از همین رو، برخی مفسرین «صدق و عدل» را تمیز و برخی مفعول لاجله گرفته‌اند، برخی نیز حال و مفعول مطلق بنابر حذف مضاف. به بررسی دو ترکیب اخیر خواهیم پرداخت.
در تفسیر کاشف آمده است:

«کلمة الله در اینجا قرآن و یا اسلام است که خداوند آن را بر همه ادیان پیروز می‌گرداند هر چند مشرکان بدشان آید و منظور از «تمام»، همین است (پیروز

۷۶. محمد حسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۴۰۰

کردن آن بر سایر ادیان)^{۷۸} و منظور از این که فرموده است «صدقا»، یعنی قرآن، صادق است در همه آنچه گفته است و عدلا، یعنی عادل است در همه آنچه که حکم کرده و شرع کرده است. [همچنین در آیه بعد فرموده: «لا مبدل لکلمات الله» چون صدق و عدل است، هر چه صدق و عدل باشد، حق است و دیگر تغییری در آن راه ندارد.^{۷۹}»

در تفسیر بحر المحيط آمده است که حوفی و زمخشری و ابن عطیه و ابوالبقاء «صدقا و عدلا» را حال در موضع مصدر گرفته‌اند.^{۸۰} بنابراین، چنانچه «صدقا و عدلا» حال از «کلمه» باشد، معنایش چنین می‌شود: «وعده یا دین الهی (یا...) به اکمال و اتمام رسید (یا این که بر سایرین پیروز شد) درحالی که در حین اکمال، صادق و عادل بود و به همین سبب، تغییری در آن راه ندارد». همان طور که از معنا هویدا است، «کون الکلمة صادقة و عادلة»، در موضع تعلیل برای «عدم تبدیل لکلمات الله» است. همچنین، برخی مفعول مطلق بودن «صدقا و عدلا» برای «تمت» را نیز پذیرفته‌اند.^{۸۱}

مؤلف اعراب القرآن الکریم و بیانہ می‌گوید:

«بعید نمی‌دانم که «صدقا و عدلا» منصوب شده باشند بنابر نزع خافض، یا مفعول له، یا این که نعت برای محذوف باشند، یعنی: تمام صدق و عدل.»^{۸۲}

۷۸. یا این که منظور، تمام کردن حجت الهی و امر و نهی و وعده و وعید اوست. ر.ک: فضل بن

حسن طبرسی، تفسیر جوامع الجامع، ج ۱، ص ۴۰۵

۷۹. محمد جواد مغنیه، التفسیر الکاشف، ج ۳، ص ۲۵۲

۸۰. محمد بن یوسف ابو حیان، البحر المحيط فی التفسیر، ج ۴، ص ۶۲۸

۸۱. محمد شوکانی، فتح القادیر، ج ۲، ص ۱۷۷

۸۲. محی الدین درویش، اعراب القرآن الکریم و بیانہ، ج ۳، ص ۲۰۵



به نظر می‌رسد منظور ایشان همان مصادر علی حذف مضاف باشند. همان طور که در تاویل خود (تمام صدق)، همین‌گونه آورده است. طبق این ترکیب، تاویل آیه چنین می‌شود: «تمت کلمة ربك تمام صدق و تمام عدل» (معنای تقریبی: کلمه پروردگارت همچون تمام صدق و عدل، به اتمام رسید یا کلمه پروردگارت دارای تمام صدق و تمام عدل شد). اما در این صورت، این آیه به طور صریح تعلیلی برای آیه بعدی نیست، چراکه علت عدم تبدیل کلمات الله، این است که کلمه الهی صادق و عادل باشد و مفعول مطلق، این مطلب را به طور صریح نمی‌رساند. بنابراین، فرض حال بودن بهتر از مفعول مطلق بودن است و اندک بودن مفسرینی که مفعول مطلق بودن آن‌را پذیرفته‌اند، گواه این مطلب است.

جمع بندی

ممکن است مصدر در موضع حال واقع شود و نقش آن، حال نباشد و نقش دیگری داشته باشد. در جایی که مصدر در موضع حال واقع می‌شود، تمیز بین حال و مفعول مطلق ناممکن می‌شود. از لحاظ معنوی اگر مصدر بیان‌گر حالت ذات بود، حال است و اگر قید زننده حدث فعل بود، حال یا مؤکد یا مبین نوع و عدد، مفعول مطلق است. در جایی که حال تاکید کننده عامل نباشد، و در عامل حدث وجود داشته باشد، حال به صورت ضمنی کار مفعول مطلق نوعی را انجام می‌دهد، ولی مهم این است که غرض گوینده از بیان حال چه بوده است. بعید است که عرب حال را برخلاف اصلش، مصدر و جامد استعمال کند ولی غرضی از این کار نداشته باشد. دو غرضی که بیان شد، یکی معنای مبالغی و دیگر توسعه در معنای مصدر بود. برای مصدر در موضع حال، نحویون تاویلات متعددی دارند که مشهور آن‌ها نظر سیوییه است که مصدر مذکور را تاویل به مشتق می‌برد. در این آیاتی که بررسی شد، ترکیب اصح، حال بود و مفعول مطلق، آن ظرافتی که آیات داشتند را بیان نمی‌کرد.

فهرست منابع

۱. ابن عقيل، عبدالله بن عبدالرحمن، شرح ابن عقيل، محمد محي الدين عبدالحميد، بي جا، بي نا، بي تا.
۲. ابن مالك، محمد بن عبدالله، شرح الكافية الشافية، عادل احمد عبدال موجود، بيروت، دار الكتب العلمية، بي تا.
۳. ابن هشام، محمد بن محي الدين، أوضح المسالك إلى ألفية ابن مالك، محمد محي الدين عبدالحميد، بيروت، المكتبة العصرية، چاپ اول، بي تا.
۴. اندلسي، ابوحيان محمد بن يوسف، البحر المحيط في التفسير، صدقي محمد جميل، بيروت، دارالفكر، چاپ اول، ۱۴۳۰ هـ ق.
۵. برکات، ابراهيم ابراهيم، النحو العربي، قاهره، دار النشر للجامعات، چاپ اول، بي تا.
۶. المهدي، صلاح بن علي، النجم الثاقب شرح كافية ابن الحاجب، محمد جمعه حسن نبغه، صنعاء، مؤسسة الإمام زيد بن علي الثقافية، چاپ اول، بي تا.
۷. حسن، عباس، النحو الوافي مع ربطه بالأساليب الرفيعة و الحياة اللغوية المتجددة، تهران، ناصر خسرو، چاپ دوم، ۱۳۶۷ هـ ش.
۸. درويش، محي الدين، اعراب القرآن الكريم و بيانه، سوريه، دار الارشاد، چاپ چهارم، ۱۴۱۵ هـ ق.
۹. رضی الدين استرآبادی، محمد بن حسن، شرح الرضی علی الكافية، يوسف حسن عمر، تهران، مؤسسة الصادق عليه السلام للطباعة و النشر، بي تا.
۱۰. السامرائي، فاضل صالح، معاني النحو، عمان، دار الفكر، چاپ اول، ۱۴۲۰ هـ ق.
۱۱. سيوطي، جلال الدين عبد الرحمن، البهجة المرضية، سيد ابوالقاسم حسيني، قم، دار الحكمة، بي تا.
۱۲. سيوطي، عبد الرحمن بن ابى بكر، الأشباه و النظائر في النحو، بيروت، دار الكتب

- العلمية، چاپ دوم، بی تا.
۱۳. سیوطی، عبد الرحمن بن ابی بکر، *الاقتراح فی علم اصول النحو*، قم، ادب الحوزه، چاپ اول، بی تا.
۱۴. سیوطی، عبد الرحمن بن ابی بکر، *همع الهوامع شرح جمع الجوامع فی النحو*، احمد عزو عنایة، بیروت، دار إحياء التراث العربی، چاپ اول، بی تا.
۱۵. شوکانی، محمد بن علی، *فتح القدير*، دمشق - بیروت، دار ابن کثیر - دار الكلم الطیب، چاپ اول، ۱۴۱۴ هـ ق.
۱۶. صبان، محمد بن علی، *حاشیة الصبان علی شرح الأشمونی علی ألفیة ابن مالک و معه شرح الشواهد للعینی*، عبد الحمید هنداوی، بیروت، المكتبة العصرية، بی تا.
۱۷. طباطبایی، سید محمد حسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، بیروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، چاپ دوم، ۱۳۹۰ هـ ق.
۱۸. طبرسی، فضل بن حسن، *تفسیر جوامع الجامع*، ابوالقاسم گرجی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران و مدیریت حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۴۱۲ هـ ق.
۱۹. مبرد، محمد بن یزید، *المقتضب*، حسن حمد - ایمیل یعقوب، بیروت، دار الکتب العلمیة، بی تا.
۲۰. مدنی، علیخان بن احمد، *الحدائق الندیة فی شرح الفوائد الصمدیة*، ابوالفضل سجادی، قم، ذوی القربی، چاپ اول، بی تا.
۲۱. مغنیه، محمدجواد، *تفسیر الکاشف*، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ اول، ۱۴۲۴ هـ ق.
۲۲. ناظر الجیش، محمد بن یوسف، *شرح التسهیل المسمی تمهید القواعد بشرح تسهیل الفوائد*، قاهره، دار السلام، چاپ اول، بی تا.
۲۳. یعقوب، امیل، *موسوعة النحو و الصرف و الإعراب*، بیروت، دار العلم للملایین، چاپ اول، ۱۳۶۷ هـ ش.
۲۴. ابن منظور، محمد بن مکرم، *لسان العرب*، بیروت، دارصادر، چاپ سوم، ۱۴۱۴ هـ ق.